

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال پنجم، شماره شانزدهم، پاییز ۱۳۹۲

(ص ۹۰-۷۱)

رؤیا سیفی*

کارشناس ارشد زبانهای باستانی

دانشگاه بوعلی سینا

دکتر رحمان بختیاری**

استادیار گروه زبانهای باستانی

دانشگاه بوعلی سینا

احمد محمدی اکمل***

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب

دانشگاه بوعلی سینا

پیشینه ی نفوذ واژه‌های ایرانی در زبان‌های هندی

چکیده

زبان‌های ایرانی و زبان‌های هندی هر دواز زبان‌های آریایی هستند. پیشینه ی ارتباط آن‌ها به سده ی ۶ ق.م باز می‌گردد. در دوره های پس از میلاد هم، به سبب ورود بسیاری از کتاب‌های هندی در زمینه‌های مختلف به ایران، ارتباط بین زبان‌های ایرانی و هندی حفظ شد. در دوره‌های بعد، به خاطر تسلط سلسله‌های مسلمان ایرانی فارسی‌زبان بر آن منطقه، ارتباط بین زبان‌های ایرانی و هندی بیشتر شد و زبان فارسی قرن‌ها زبان رسمی سرزمین هندوستان بود. پیامد این ارتباط ژرف و طولانی، تأثیر این دو زبان بر همدیگر بود. این تأثیرات باعث شد که این دو زبان عناصری را از همدیگر قرض بگیرند. زبان هندی در طول این ارتباط دیرینه خود با زبان فارسی واژگان بسیاری را از این زبان قرض گرفته است.

*Email: royaseyfi1363@basu.ac.ir

**Email: rabakhtyari@basu.ac.ir

***Email: Amohammadia@basu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۲/۴/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱۹

بنابراین، پیشینه ی ورود واژگان زبان فارسی به زبان هندی به دوره‌ای بازمی‌گردد که آغاز روابط بین ایرانیان و هندیان است. برای انجام این پژوهش، نخست وام واژه‌های ایرانی در هندی از واژه‌نامه‌های معتبر زبان سنسکریت و هندی استخراج شد و سپس شواهدی از متن‌های کهن سنسکریت و کتیبه‌های هندی برای واژگان ذکر شد و در خاتمه، ریشه شناسی این واژگان در زبان‌های ایرانی برای اثبات ایرانی بودن واژگان آورده شد. به نظر می‌رسد انجام این پژوهش برای تحکیم بخشیدن به شواهد تاریخی مبنی بر ارتباط ایرانیان و هندیان در دوره‌های مختلف تاریخی، ضروری است.

کلید واژه ها: زبان فارسی، زبان هندی، واژه‌های ایرانی، وام‌واژه.

مقدمه

هند یا هندوستان با نام رسمی جمهوری هند (هندی: bhāratgaṇarājīya) کشوری در جنوب آسیا است که پایتخت آن دهلی نو است. هندوستان از شمال باختری با پاکستان، از شمال با چین، بوتان، نپال و تبت و از شمال خاوری با برمه و بنگلادش همسایه است. همچنین هند از باختر با دریای عرب، از خاور با خلیج بنگال و از جنوب نیز با اقیانوس هند مرز آبی دارد. (Merriam-Webster's Geographical Dictionary, 2001:583)

ارتباط زبان‌های ایرانی با زبان‌های هندی، پیشینه ی بسیار طولانی دارد. گذشته از آن که زبان‌های ایرانی باستان و هندی باستان، هر دو منشعب از زبان هندواروپایی آغازین هستند و زبان‌های خواهر به شمار می‌آیند، در دوران ۸۰۰ سال تسلط ایرانیان فارسی‌زبان بر هند، این کشور از فرهنگ ایران و زبان فارسی تأثیر بسیاری پذیرفته است. زبان فارسی در دوره ی غزنویان به هند راه یافت و با فرمانروایی دودمان گورکانیان هند، زبان رسمی شد. زبان فارسی هندوستان شاعران بزرگی همچون بیدل دهلوی و امیر خسرو دهلوی و دستگاه شعری سبک هندی را در خود پروراند. (تونکی و ماوراءالنهری، ۱۳۸۴: ۱۱۵) زبان فارسی تأثیر فراوانی بر زبان‌های هندوستان به‌ویژه زبان اردو گذاشته است. زبان فارسی پیش از آن که هندوستان مستعمره ی انگلستان شود (سده ی ۱۹م)، دومین زبان رسمی این کشور و زبان

فرهنگی و علمی به‌شمار می‌رفت؛ اما پس از استعمار، انگلیسی‌ها در سال ۱۸۳۲ انگلیسی را جایگزین فارسی کردند. (Encyclopædia Britannica, 2007: vol 9: 360)

هنگامی که جوامع بشری به شکل‌های مختلف و دلایل گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی، اقتصادی، جغرافیایی و غیره با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند، از جنبه‌های گوناگون و برای نمونه از نظر زبانی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و هنگامی که دو زبان باهم برخورد می‌کنند، به احتمال زیاد قرض‌گیری زبانی هم اتفاق می‌افتد (مدرسی، ۱۳۷۸: ۶۴). به عبارتی، قرض‌گیری ورود عناصر واژگانی یا ساختاری یک زبان یا گویش در زبان یا گویش دیگر است. قرض‌گیری زبانی می‌تواند در سه قالب: قرض‌گیری واژگانی، واجی و دستوری صورت بگیرد. (Gumperz, 2008: 538)

هدف انجام پژوهش

هدف از انجام این پژوهش، بررسی پیشینه‌ی ورود واژگان زبان‌های ایرانی در زبان‌های هندی به منظور روشن ساختن پیشینه‌ی روابط ایران و هند از دوره‌های گذشته است؛ هر چند که شواهد تاریخی و باستان‌شناسی، روابط دراز مدت ایران و هند را از دوران کهن تأیید می‌کنند؛ اما از آن جهت که تا برخوردی یا تماسی بین اقوام مختلف صورت نگیرد، فرهنگی و به دنباله‌ی آن واژگان مربوط به آن فرهنگ نیز قرض گرفته نمی‌شود، شواهد زبان‌شناسی هم می‌توانند در روشن ساختن این گونه روابط تاریخی سهم بسزایی داشته باشند. بنابراین اثبات این‌که زبان‌های هندی در دوران مختلف تاریخی، واژگانی را از زبان‌های ایرانی قرض گرفتند، بر ارتباط ایرانیان و هندیان در دوران مختلف تاریخی مهر تأیید می‌زند.

پیشینه‌ی پژوهش

برای اولین بار در سال ۱۸۸۲ آلبرشت و بر (Albrecht Weber) با انتشار کتاب «تاریخ ادبیات هندی» به وجود واژه‌های ایرانی در زبان سنسکریت اشاره کرد و واژگانی از قبیل lipī- «نوشته» برگرفته از dipī- فارسی باستان، divira- «دبیر» وام واژه‌ای از فارسی باستان dipī.bara- «دبیر»، aspīst- «خوراک اسب» واژه‌ای ایرانی از زبان فارسی میانه aspīst و غیره برای اثبات نوشته‌های خویش آورده است. در سال ۲۰۰۱ باروو (Burrow) در

کتابش با عنوان «زبان سنسکریت» واژه‌هایی که وبر آورده ذکر کرده و در مورد ریشه و منشأ این واژگان بحث کرده است. در سال ۱۳۸۱ رضائی باغ بیدی مقاله‌ای را با عنوان «روابط متقابل زبان‌های ایرانی و هندی باستان و میانه» در مجله ی «نامه ی فرهنگستان» منتشر کرد که قبلاً در آوریل ۲۰۰۲ در بیست و سومین همایش بین المللی استادان فارسی سراسر هند، به صورت سخنرانی ارائه کرده بود. او در این مقاله، وام واژه‌های ایرانی ذکر شده را آورده است و همچنین واژه های هندی در زبان‌های ایرانی میانه و باستان را ذکر کرده و در مورد زمان ورود این واژگان، پیشنهادهایی را مطرح کرده است. نکته ای که در اینجا قابل ذکر است این است که هیچ کدام از این نویسندگان، به بحث در مورد واژگان دوره ی نو زبان های ایرانی و هندی نپرداخته‌اند.

ارتباط زبان‌های ایرانی و هندی در دوره‌ی باستان: زبان‌های ایرانی و هندی باستان و میانه، واژه‌های مشترک فراوانی دارند که به پیشینه ی مشترک آن‌ها بازمی‌گردد. حدود پنج‌هزار سال پیش، زمانی که قوم هندواروپایی در جنوب سبیری سکونت داشتند، تصمیم به مهاجرت گرفتند. عده ای از آن‌ها به آسیای مرکزی مهاجرت کردند و حدود هزاروپانصد سال در کنار هم زندگی کردند. این اقوام به آریایی معروف هستند. این قوم خود را *arya** می‌نامیدند (اشمیت، ۱۹۸۷/۱۳۸۲: ۶۸۲) که به صورت *ārya* در ریگ ودا (Mayerhofer, 1986-2001:52,79)، به صورت *airiia* در اوستا (Kellens, 2003:104) و به صورت *ariya*- در کتیبه‌های فارسی باستان (Schmitt, 2009:73) ثبت شده است و به زبان آریایی آغازین که شاخه ای از زبان های هندواروپایی بود، سخن می‌گفتند. گروهی از این اقوام آریایی در سرزمین افغانستان امروزی، سکنی گزیدند؛ چون در ابتدا اسلام نتوانست در آنجا نفوذ کند، این سرزمین را کافرستان می‌گفتند؛ ولی از سال ۱۸۹۶ به بعد، این سرزمین را نورستان نامیدند و زبانشان به «نورستانی» معروف شد. گروه دیگری از اقوام آریایی، در آسیای میانه ساکن شدند که امروزه دانشمندان این قوم را هندوایرانی می‌نامند و زبان این قوم نیز «هندوایرانی آغازین» است. از هندوایرانی آغازین، سه گروه زبان منشعب شد که عبارتند از: زبان‌های ایرانی، زبان‌های ذری و زبان‌های هندوآریایی (Parpola, 2002: 241)

حدود ۱۵۰۰ سال ق. م عده‌ای از اقوام آریایی، رهسپار سرزمین ایران شدند و آن‌ها نیاکان اقوام ایرانی امروزی هستند. اقوام ایرانی به زبان ایرانی باستان که نیای تمام زبان‌های ایرانی است، صحبت می‌کردند. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۰) گروه زبانی هندوآریایی نیز به سه گروه زبانی دیگر: آریایی میتانی، آریایی شمال دریای سیاه و زبان‌های هندی تقسیم‌بندی می‌شود. (Witzel, 2001: 54) عده‌ای دیگر از اقوام آریایی به طرف سرزمین هند حرکت کردند و در آنجا ساکن شدند. اقوام هندی به زبان هندی باستان صحبت می‌کردند. (Bryant, 2001: 61) کهن‌ترین زبان گروه هندوآریایی، زبان سنسکریت است و کهن‌ترین گونه‌ی زبان سنسکریت با توجه به وداها، گونه‌ی «ودایی» است که کهن‌ترین بخش آن «ریگ ودا» نام دارد. تاریخ این سروده‌ها، حدود هزار سال قبل از میلاد است که صدها سال به صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه انتقال یافته‌اند. سنسکریت دارای ادبیات غنی است و از میان آثار ادبی این زبان، دو شاهکار حماسی مهابهارته و رامایانه معروف هستند. سنسکریت به خطی به نام دوناگری (Devanāgarī) نوشته می‌شود. (MacDonell, 2004: 16)

زبان‌های هندی از سده‌ی ۵ قبل از میلاد به بعد، زبان‌های هندوآریایی میانه نامیده می‌شوند. زبان‌های هندوآریایی میانه، دقیقاً بازمانده‌ی هندوآریایی باستانی که ما می‌شناسیم نیستند. بلکه بازمانده‌ی گویش‌های دیگری از آن‌ها هستند. با این همه در زبان‌شناسی تطبیقی، زبان‌های هندواروپایی اهمیت فراوانی دارند. (Mayerhofer, 1992: 33) زبان هندی امروز مهم‌ترین زبان رسمی و زبان ملی کشور هند است. اردو نیز از جمله زبان‌هایی است که در مرتبه‌ی زبان‌های اصلی این کشور و کشور پاکستان است. در واقع هندی بنابر اصول زبان‌شناسی با زبان اردو چندان تفاوتی ندارد. برای این دو زبان، در دوره‌ی حکومت انگلیسی‌ها یک نام مشترک «هندوستانی» برگزیده شده بود و بعد از استقلال هند و جدا شدن مسلمانان از هندوان که زبان هندوستانی در کشور پاکستان در محیط فکری و فرهنگ اسلامی قرار گرفت و عنصرهای واژگانی فارسی و عربی در آن وارد شدند. (مشکانی و جهتمل، ۱۳۸۷: ۱۷۲) از سوی دیگر، این زبان در کشور هند از فرهنگ بومی و دینی هندوان متأثر شد و با دریافت واژگان سنسکریت، به تدریج رنگ هندویی به خود گرفت و با نام زبان هندی، زبان رسمی کشور هند شد. الفبای نظام نوشتاری مسلمانان اردو زبان،

متأثر از الفبای فارسی و عربی است و الفبای هندوان دوناگریا الفبای زبان سانسکریت نوشته می‌شود.

تماس میان زبان‌های ایرانی باستان و هندی باستان، بعد از جدایی‌شان در آسیای میانه، در واقع، از زمانی آغاز شد که سپاهیان کورش هخامنشی (شاهنشاهی: ۵۵۰-۵۲۹ ق م) از بلخ و ارتفاعات هندوکش گذر کردند و از راه درّه ی کابل، به سرزمین هند رسیدند. (گرشویچ، ۱۳۸۵/۱۹۸۵). در نتیجه ی این برخورد، واژه‌هایی ایرانی از طریق فارسی باستان، به زبان سنسکریت راه یافته‌اند.

«سوار» *aśva.vāra-* (Monier Willimas, 1872: 108). فارسی باستان (Kent, 1953: 173) *asa.bāra-*، از ایرانی باستان *aspa.bāra-*، در اصل به معنی «اسب‌بر»؛ *aśva.vāra sīndhor iva prādhvané sūghanāso vātāpramiyah patayanti yahvāh.*

سوار همانند جریان سریع رودخانه با شتاب به جلو می‌تاخت. (Rgveda, 4, 58: 7).
«دبیر» *divira-* (Monier Williams, 1872: 417) از فارسی باستان *dipī.bara-*، در اصل به معنی «کتیبه‌بر»، از *dipī-* «کتیبه» (Kent, 1953: 184) که خود دخیل از *tuppi* ایلامی و آن نیز برگرفته از *dup-* سومری است. (Sjoberg, 1998:143).
tisró vāca úd īrate divira racayati.

چندین حرف بیان شد و دبیر نوشت. (Rgveda, 2, 29: 9)

«یکی از واحدهای وزن» *karṣa-* (Monier Williams, 1872:210) از فارسی باستان: *karṣa-* (Kent, 1953: 180)

dṛtim sū karṣa viṣitam nyāñcam samā b^havantūdváto nipādāh
بگذار حرفه‌ها و ارتفاعات در سطح یکسانی باشند (زمین را مسطح کن) (Rgveda, 83, 7: 5).

«خود، کلاه خود» *khola-* (Monier Williams, 1872: 277) از فارسی باستان *xaoda-* (bartholomae, 1904: 532) (Kent, 1953: 179) قس اوستایی
kṣétrād khola apaśyam āyud^hā mīmānam.

شروع به پرتاب سلاح‌ها و کلاه خودش از محل سکونتش کرد (Kādambari, v : 1082)

«کتیبه، نوشته، خط» *lipī-* (Monier Williams, 1872: 867)، از فارسی باستان *dipī-* «کتیبه»
که، چنان که گفته شد، دخیل از ایلامی *tuppi* و آن نیز برگرفته از *dup-* سومری است؛

dívā vibbhā nísā prabhā bhās kārā ánta án anta ādí bahúlípi líbi balí bhákti.

با سرودها و نوشته‌های ستایشگر از گذرگاه درخشان به بیراهه نخواهد رفت.

(Panini Ashtadhyayi, 3, 2, 21)

، * pari.dāna- (Monier Williams, 1872: 547) «زین» paryāna- از ایرانی باستان

قس فارسی پالان (دهخدا، ۱۳۷۷، مدخل پالان).

sā yat^hā srutir añjasāyany evam ab^hiplavah ṣaḷahah svargasya lokasyāt^ha yat^hā mahāpat^hah paryāⁿa evamprṣṭhya^h ṣaḷahah svargasya lokasya.

و بعد از مراسم ۶ روزه ی سده از مسیری بلند، نخست ما به بهشت خواهیم رفت و بر

عالی ترین مسند تکیه خواهیم زد. (Rgveda, Aitareya-Brāhmata, 4, 17: 8)

ارتباط زبان های ایرانی و هندی در دوره ی میانه: ورود واژه‌های ایرانی به زبان‌های هندی، حتی پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی (330 ق م) و در زمان رواج زبان‌های ایرانی میانه و هندی میانه، هم‌چنان ادامه داشت. برای نمونه می‌توان به برخی از واژه‌های دخیل ایرانی در کتیبه‌های آشوکا (پادشاهی: حدود ۲۶۹-۲۳۲ ق م)، به‌خصوص در صخره نبشته‌های شاهبازگرهی (Shāhbāzgarhī) و مانسهر (Mānsehrā) اشاره کرد که به زبان گاندهاری، از زبان‌های هندی میانه شمال غربی و به خط خروشتی (-Kharoṣṭhī) است (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۱: ۶۹)

در این صخره‌نبشته‌ها، واژه ی ایرانی شده -dipī به صورت‌های dipī و lipi «نوشته، متن» آمده است. ابدال d به l در این واژه تحت تأثیر ریشه‌های هندی «lip- اندودن» و -likh «نوشتن» (Mayerhofer, 2001: 443)، بوده است. در این متون، حتی گاه به جای ریشه ی هندی -likh از معادل ایرانی آن -nipiš «نوشتن» (same author, 1996:370) استفاده شده است. واژه‌های دخیل ایرانی را، حتی چند قرن بعد، در کتیبه‌های کروراینه (Kroraina) که به قرن سوم میلادی تعلق دارد و به خط خروشتی نوشته شده نیز می‌توان یافت. برخی از این واژه‌ها عبارت‌اند از:

-aspista «اسپست، شبدر» (Monier Williams, 1872: 108)، قس فارسی

میانہ aspast (Makenzie, 1971: 10)، فارسی نو اسپست (دهخدا، ۱۳۶۳: مدخل اسپست)،

در اصل به معنی «خوراک اسب»، از ترکیب واژه‌های ایرانی باستان *aspa-* «(اسب)» و *-asti** (خوراک) «از ریشه *-ad** «خوردن»، اوستایی: *ad-* «خوردن» (Bartholomae, 1904: 55).
vasyan ca nrrnam manah eda esti aspista viganayya.

زمانی که او نزدیک می‌شد، پشته ای از اسپست در آنجا بود.
 (Rummindei Minor Pillar Edict of Asoka, 3)

načīra- «نخجیر، شکار» (Mayerhofer, 2001: 284). قس فارسی میانه زردشتی و پهلوی اشکانی: *naxčīr* «شکار» (Boyce, 1977: 61) (Makenzie, 1971:110)؛ فارسی میانه مانوی *nahčīhr* «شکار» (Boyce, 1977: 61)، سغدی *ngšyr* «شکار» (قریب، ۱۳۷۴: ۲۴۸)؛ احتمالاً از ایرانی باستان *-naxu.sčīrya** «شکار نخست، شکار برتر»

yahi eda načīra atra esati pratha

هنگامی که آن شکار به آنجا رسید

(Kahaum Pillar Inscription of the Time of Skandagupta:8)

در دوران ساسانیان به دلیل ورود بسیاری از کتاب‌های هندی به ایران از جمله: کتاب‌های مربوط به پزشکی، ستاره‌شناسی، حرکت، زمان، مکان، جوهر، آفرینش، فساد، تغییر عَرَض، منطق و صنایع و ترجمه ی آن‌ها به زبان فارسی میانه و پیدایش مانویّت در قرن سوم میلادی و نفوذ تدریجی آن در آسیای مرکزی و دیگر سرزمین‌های شرقی که زبان‌های ایرانی میانه غربی، یعنی پهلوی اشکانی و فارسی میانه نیز که از زبان‌های مهم آیینی مانویان شده بودند، در تماس با زبان‌های هندی قرار گیرند، سبب شد که در این زمان بیشتر واژه‌ها از زبان هندی وارد زبان فارسی شود. (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۱: ۶۷) بدون شک، برخی از واژه‌های ایرانی میانه ی غربی نیز به زبان‌های هندی راه یافته بود. در برخی از متون سنسکریت، واژه‌هایی ایرانی یافت می‌شود که دقیقاً مشخص نیست از چه زمانی به سنسکریت وارد شده‌اند. البته، بسیاری از این واژه‌ها در متون متأخر سنسکریت به کار رفته‌اند و به احتمال قوی، دخیل از فارسی دری هستند؛ اما از آنجا که این دسته از واژه‌ها، تفاوت چندانی در فارسی میانه و فارسی دری ندارند، شاید بهتر باشد آن‌ها را واژه‌های دخیل ایرانی غربی در سنسکریت بنامیم. برخی از این واژه‌ها عبارت‌اند از:

bāliṣ «بالش» (Monier Williams, 1872: 682), قس فارسی میانه bāliṣ-
(Makenzie, 1971: 50)

ya. pre.khe pre.khayanta uta pramṛśanti bāliṣó.

کسی که در حین تاب خوردن در تاب به بالش تکیه داده بود.

(Mundaka-Upanisad, 3, 2, 10)

ganj «گنج» (Monier Williams, 1872: 278), قس فارسی میانه, (Makenzie, 1971: 76)

(Boyce, 1977: 42) ganz , فارسی میانه مانوی ganz

nūnam tad asya hinoti maho ganja.

او همین الآن گنج بزرگ را فرستاد (Kalidasa, Kumarasambhava, 2: 31).

mihira- «مهر، خورشید» (Monier Williams, 1872: 780), قس پهلوی اشکانی

ترفانی: mihr (Boyce, 1977: 59), فارسی میانه: mihr (Makenzie, 1971: 107)

ahar yac chukram jyotiṣo janiṣ ṭa-adhā mihro vi vasantuv aripṛāh

بدان جهت که روشنایی روز از خورشید است بگذارید نورش ساطع شود.

(Mantra-Brahmana, 2, 6, 2)

mocika- «کفشدوز، کفاش» (Monier Williams, 1872: 785), قس فارسی

میانه «موزه، کفش» (Makenzie, 1971: 109), فارسی دری: موزه «کفش»

(دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل موزه).

kitiyās ataparvanā sahasrākṣena carmanā tīkṣnābhir abhribhir vayam nir
ajāmah mocikah.

با سلاحی از صد گره، با هزاران چشم پنهان (تور) و با پیل‌های تیز کفش‌دوز را بیرون

کردند. (Vaitana-Sutra, 6: 21)

«شاه» (Monier Williams, 1872: 1010) قس پهلوی اشکانی و فارسی میانه

šāh (Makenzie, 1971: 140)

iyam šāhaya rāṣṭriy etiy agre

شاه ایستاده بود. (Atharva Veda-Paipalada, 5,2:1)

kharbūja- «خربوزه، خربزه» (Monier Williams, 1872: 275), قس فارسی میانه

xarbūzag (فروه‌وشی، ۱۳۴۶: ۱۶۳).

te asmai sarve ghṛtam ūrjam duhānā kharbūjam,

همه ی آن‌ها، تغذیه‌های خربزه را تقدیم کردند (Atharva Veda-Paipalada: 5, 6, 1)

فروپاشی امپراتوری ساسانی و اوضاع و احوال اجتماعی آن زمان موجب مهاجرتِ عده‌ای از ایرانیان به هند و سبب آشنایی بیشتر هندیان با سنت و فرهنگ ایرانی و زبان فارسی شد. (بویس، ۱۹۷۷/۱۳۸۴: ۱۹۳) نفوذ ایرانی‌ها به سند و رفت و آمد کاروان‌های بازرگانی، لشکرکشی‌ها و مهاجرت‌ها از سده‌ی سوم هجری به بعد بین ایران و هند از جمله مستندات تاریخی است. زرتشتیان، از مهمترین اقلیت‌های دینی هند هستند که به پارسی معروفند و طی بیش از پنج سده‌ی اولیه‌ی حمله‌ی اعراب به ایران، از ایران به هند مهاجرت کرده‌اند و بیشتر در مناطق مختلف گجرات و مهاراشترا به مرکزیت بمبئی اقامت دارند؛ اما جمعیت آنان کمتر از ۲۰۰ هزار نفر است. (همان: ۵۸)

اولین تماس اسلام با آسیای جنوبی، سال ۷۱۱م. است که مسلمانان تا کناره‌ی رود سند که هم اکنون در پاکستان است، پیش آمدند. در قرن ۱۰م. و در اوایل سده‌ی ۵ هجری سلطان محمود غزنوی منطقه‌ی پنجاب را تصرف کرد و بارها به شمال هند حمله کرد. (باسورث، ۱۹۷۳/۱۳۷۸: ۱۰۲۱) تا قرن ۱۳ تاخت و تازهای زیادی از سوی ایران و آسیای مرکزی به هند صورت می‌گرفت؛ اما چندان ماندگار نبودند تا این که در این زمان مسلمانان، شهر دهلی را تصرف کردند و اولین حکومت مسلمانان، به نام دوران سلطنت یا غلامان مسلمان را بنیان گذاشتند و اسلام رسماً بر هند حاکم شد. (جلالی نائینی ۱۳۷۵: ۳۷) زبان فارسی با آمدن سپاهیان غزنوی در شبه قاره گسترش یافت. البته بزرگانی چون هجویری، خواجه معین الدین چشتی، شیخ بهاءالدین زکریا مولتانی، سیداشرف جهانگیر سمنانی، سیدعلی همدانی و... سهم بسیار زیادی در گسترش اسلام و زبان فارسی در سرزمین هندوستان داشتند. (فلاح، ۱۳۸۸: ۱۳۴) حکومت پادشاهان مسلمان، به ویژه شاهان ایرانی نژاد در سراسر شبه قاره را هم نباید از یاد برد؛ زیرا آنان با حمایت و پشتیبانی فراوان خود از علما، دانشمندان، سرایندگان، ادیبان، هنرمندان و سایر فرهیختگان، موجب شکوفایی و ارتقای زبان فارسی شدند. اقامت مسلمانان فارسی زبان مهاجر، به هم‌زیستی جوامع فارسی‌زبان در کنار دیگر جوامع زبانی رایج در آن خطه انجامید و به تدریج با برتری فارسی‌زبانان به‌ویژه در طبقه‌ی حاکم، فارسی را به یک زبان رسمی تبدیل کرد؛ همچنان که

هندی زبان رایج میان مردم بود، به این ترتیب زبان فارسی طی سده‌های متمادی در مجاورت زبان‌های رایج مناطق شمالی هند قرار گرفت. (مجتبایی، ۱۳۶۳: ۴۱)

ارتباط زبان‌های ایرانی و زبان‌های هندی در دوره ی نو: در سال ۱۵۲۶ «بائبر» از نوادگان تیمور بر هند تسلط یافت و سلسله ی گورکانیان یا امپراتوری مغولی هند را بنیان گذاشت. این سلسله از ۱۵۲۶ م تا ۱۸۵۷ م در بخش بزرگی از شبه قاره ی هند فرمانروایی کرد. حکمرانان این سلسله به تدریج تمامی شبه قاره را تحت فرمان گرفتند. اکبرشاه امپراتور بزرگ این سلسله را که سیاست مدارا با غیر مسلمانان هندی را درپیش گرفت، بزرگترین و مقتدرترین پادشاه هند می‌دانند؛ اما پس از مدتی بخش‌هایی از جنوب هند از اختیار آنان خارج شد. (شیمل، ۱۳۸۶/۲۰۰۴: ۵۵) این دودمان آخرین دوران طلایی امپراتوری‌های اسلامی به شمار می‌رود و در نیمه ی سده ی ۱۷ م. و در زمان شاه جهان، بزرگترین و ثروتمندترین امپراتوری جهان بود. در سال ۱۷۳۹ م. با حمله ی نادرشاه افشار به هندوستان، مقدمات انقراض این امپراتوری فراهم شد و در سال ۱۸۵۷ پس از سال‌ها نبرد، سرانجام کمپانی هند شرقی توانست این امپراتوری را منقرض کرده و سرزمین‌های آن را تصرف کند. زبان فارسی ۸ قرن پیش وارد هند شد، ۷۰۰ سال بر تارک اندیشه، روابط، سیاست، اقتصاد و فرهنگ مردم هند حاکمیت داشت. به گونه‌ای که کلیه ی آثار مهم فرهنگی، مذهبی، سیاسی، ادبی، مکاتبات، اسناد شخصی و دولتی و احکام قضایی هند به زبان فارسی نوشته می‌شد و مدت‌ها این سرزمین، مهد پرورش شعر و ادب فارسی بود. هم اکنون آثار گرانبها و نسخ خطی بسیار ارزنده ی موجود در هند حکایت از این واقعیت دارد. هنوز فرهنگ دوستان و ادب پروران و اندیشمندان هندی تلاش هستند تا این گنجینه ی گرانبهای فرهنگی را حفظ و گسترش دهند. واژگانی که در طول این ۷۰۰ سال از زبان فارسی وارد زبان هندی شدند، آنچنان تعدادشان زیاد است که نیازمند تدوین یک فرهنگ وام‌واژه‌های زبان فارسی در زبان هندی است. شمار این واژگان بیش از ۷۰۰ واژه است؛ البته شمار بسیاری از واژگان عربی هم از طریق زبان فارسی وارد زبان هندی شده است که با به شمار آوردن این واژگان، شمار واژگانی که از زبان فارسی وارد زبان هندی شده اند، بیش از ۱۸۰۰ واژه خواهد شد.

در این اینجا از شمار فراوان این واژگان فارسی نو که به زبان هندی راه یافته‌اند و امروزه در فرهنگ‌های هندی به چشم می‌خورد، به ذکر چند مورد بسنده می‌کنیم که ضمن ذکر تلفظ هندی اجمالاً به تحوّل معنایی و ریشه شناختی آن‌ها در زبان‌های ایرانی و نیز سانسکریت می‌پردازیم تا نشان دهیم که ریشه ی همه ی آن‌ها، ایرانی بوده است. استخراج واژگان فارسی رایج در زبان هندی براساس واژه‌نامه Adarshhindishabdkosh که یکی از معتبرترین واژه نامه های هندوستان است، صورت پذیرفته است.

آیین : رسم و روش، قاعده و قانون، دین، شعائر، آداب ملی، زیور (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل آیین)، [تلفظ هندی: āin] (Pathak, 1984: 53)، فارسی میانه aḏēn* > ایرانی باستان: -ādayna*؛ مرکب از ā (پیشوند) و dayana* مشتق از ریشه -day* «دیدن و نگرستن» اوستایی: -day «دیدن» (Bartholomae, 1904: 684)؛ قس فارسی میانه ēwēn «روش، رسم، قاعده» (Makenzie, 1971: 71)، فارسی میانه ترفانی: ēwēn (Boyce, 1977: 21)، پهلوی اشکانی: aβδēn «آیین» (same author, 5)، سغدی: βδ`yn`k "نوع، گونه (قریب، ۱۳۷۴: ۱۰۰). در مورد ارتباط معنایی بین آیین (به معنی دین و شریعت) و دیدن، قس اوستایی: -daēnā «کیش، شریعت، مذهب» (Bartholomae, 1904: 685) (< فارسی: دین) که مشتقی است از ریشه ی هندواروپایی: -dhei(ḍ) «دیدن، مشاهده کردن، نگرستن» (Pokorny, 2007: 655) (< قس سانسکریت: dhyāti «می اندیشد» (Mayerhofer, 1986: 314)

آزاد: [āzād] یله، رها، بی قید، نجیب، شریف (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل آزاد)، تلفظ هندی: āzād. (Pathak, 1984: 49) āzād فارسی میانه: āzād (Makenzie, 1971: 48) > ایرانی باستان: -ā-zāta*؛ لغت یاد شده ایرانی باستان مرکب است از ā* (پیشوند) و -zāta* (صفت مفعولی) از ریشه -zan «زادن» قس اوستایی: -āsna (Bartholomae, 1904: 1659) «نجیب، شریف» (> -ā-zāta*) فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی: āzād «آزاد؛ نجیب» (Boyce, 1977: 21) سغدی: 'ztyy «آزاد، رها» (قریب، ۱۳۷۴: ۹۳)، سکایی: -āysāta «نجیب، شریف» (> پهلوی اشکانی)، azatel «آزاد کردن» (> گرجی: > aznaur ایرانی: قس فارسی میانه: āznāwar «شریف، نجیب» -āzna* >؛ اوستایی: -āsna) (Bailey, 1979: 19)

آسمان: [āsemān / āsmān] فضایی که بالای سر ما امتداد دارد، فلک، گردون مقابل زمین؛ سقف (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل آسمان). تلفظ هندی: āsamān (Pathak, 1984: 41) فارسی میانه: asmān «آسمان» > (Makenzie, 1971: 43) فارسی باستان: asmānam که حالت مفعولی است از asman- «آسمان» (Kent, 1953: 174)؛ قس اوستایی: asman- «سنگ؛ آسمان»، asmana- «سنگی، از سنگ» (Bartholomae, 1904: 220) سنسکریت: áśman- «سنگ؛ آسمان» (Mayerhofer, 1992: 61)؛ فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی: āsmān «آسمان» (Boyce, 1977: 15)

ابر: [abr] توده ی بخار آب در جو (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل ابر)؛ تلفظ هندی abr (Pathak, 1984: 16) فارسی میانه: abr «ابر» (Makenzie, 1971: 31) > ایرانی باستان abra- «ابر» قس اوستایی: auura- «ابر؛ باران» (Bartholomae, 1904: 177) فارسی باستان در متون یونانی (Mayerhofer, 1984: 32) -βpo-، سنسکریت: abhrá- «ابر، میخ، مه» (same auther., 33) آسی: arv «آسمان»، بلوچی: haur «باران»، کردی: awr و aur و haur «ابر» (حسن دوست، ۱۳۸۹: ۲۴).

تلخ [talx] چیزی که دارای مزه ی ناگوار و غیر مطبوعی باشد. (دهخدا، ۱۳۷۷، مدخل تلخ)؛ تلفظ هندی: talkhi (Pathak, 1984: 312) فارسی میانه: taxl (Makenzie, 1971: 146) > ایرانی باستان: taxra- (سنسکریت: takrá- «دوغاب»، این واژه به صورت thr وارد فارسی میانه شده است. (Mayerhofer, 1992: 611) پهلوی اشکانی: taxl : (Boyce, 1977: 88) سغدی: trx>k (قریب، ۱۳۷۴: ۳۹۱)، خوارزمی: txrk «گزنده»، پشتو: tarxa (حسن دوست، ۱۳۰۹: ۴۱۲)

جگر: [jigar] جزئی است از اجزای بدن انسان و حیوان که در داخل شکم است و متصل به دل و شش (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل جگر) تلفظ هندی: jigar (Pathak, 1984: 277) فارسی میانه: yakar (فره‌وشی، ۱۳۴۶: ۳۰۵) > ایرانی باستان: yākara-، اوستایی: yākar- «جگر» (Bartholomae, 1904: 1281) سنسکریت: yākt- «جگر» (Mayerhofer, 1996: 391) ، ختنی: yākt- > gyāgarrā «جگر» (Bailey, 1979: 83)

داماد : [dāmād] شوهر دختر (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل داماد). تلفظ هندی: dāmād (Pathahk, 1984: 289) فارسی میانه: dāmād «داماد» (Makenzie, 1971: 61), پهلوی اشکانی: zāmād «داماد» (Boyce, 1977: 103), اوستایی: -zāmāar «شوهر دختر» (Bartholomae, 1904: 1350), سنسکریت: -jāmātar «شوهر دختر» (Mayerhofer, 1992: 552), سغدی: z>mt>k «داماد» (قریب، ۱۳۷۴: ۴۵۴), خوارزمی: z'm>96d «داماد» (حسن دوست، ۱۳۸۹: ۵۲۹)

گردن [gardan]: بخشی از بدن جانداران که سر را به تنه وصل می کند. (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل گردن) تلفظ هندی: gardan (Pathahk, 1984: 330) فارسی میانه: gartan «گگردن» (Makenzie, 1971: 77), اوستایی: -garēmān «گگردن» (Bartholomae, 1904: 515), سنسکریت: -gala «گردن» (Mayerhofer, 1992: 476), سغدی: grδ'k «گردن» (قریب، ۱۳۷۴: ۱۶۹), ختنی: -garta-ka > gadaa «گردن» (Bailey, 1979: 78), خوارزمی: grδk «گردن» (حسن دوست، ۱۳۸۹: ۳۹۹)

نتیجه

گذشته از آن که زبان‌های ایرانی و زبان‌های هندی، هر دو از زبان‌های آریایی هستند؛ یعنی پیشینه ی مشترکی دارند، پیشینه ی ارتباط آن‌ها به سده ی ۶ ق. م. برمی‌گردد. در دوره‌های پس از میلاد هم به سبب ورود بسیاری از کتاب‌های هندی در زمینه‌های مختلف به ایران، ارتباط بین زبان‌های ایرانی و هندی حفظ شد. در دوره‌های بعد به خاطر تسلط سلسله‌های ایرانی فارسی زبان بر آن منطقه، نه تنها ارتباط بین زبان‌های ایرانی و هندی تداوم یافت؛ بلکه بیشتر شد و زبان فارسی قرن‌ها زبان رسمی سرزمین هندوستان بود. پیامد این ارتباط ژرف و طولانی، تأثیر این دو زبان بر همدیگر است. این تأثیرات باعث می‌شود که این دو زبان، عناصری را از همدیگر قرض بگیرند. قرض‌گیری زبانی بیشتر در حوزه ی واژگانی رایج است. زبان هندی طی این ارتباط طولانی خود با زبان فارسی، واژگان بسیاری را از زبان فارسی قرض گرفته است. در دوره‌های باستان و میانه، شمار واژگان وارد شده از زبان فارسی به زبان هندی در مقایسه با دوره ی نو بسیار انگشت شمار است؛ ولی در دوره

ی نو تعداد بسیار زیادی از واژگان زبان فارسی در زبان هندی یافت می‌شود. نتیجه‌ای که از این بحث حاصل می‌شود این است که پیشینه ی ورود واژگان زبان فارسی به زبان هندی به دوره ی هخامنشیان در سده ی ششم قبل از میلاد بازمی‌گردد. این ارتباط در طول ۲۵۰۰ سال ادامه پیدا می‌کند. هر اندازه که ارتباط بین دو زبان بیشتر می‌شود، تعداد واژگان به وام گرفته شده فزونی می‌یابد تا آن اندازه که امروزه بیش از ۷۰۰ واژه فارسی در زبان هندی کاربرد دارد.



منابع

- ۱- ابوالقاسمی. م.، **تاریخ زبان فارسی**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.
- ۲- اشمیت. ر.، **راهنمای زبان های ایرانی ج ۲**، مترجم: آ بختیاری و دیگران، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.
- ۳- باسورث. ا.، **تاریخ غزنویان**، ترجمه ی محمد مقدم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- ۴- بویس. م.، **زردشتیان، باورها و آداب دینی آن ها**، مترجم: بهرامی، عسگر، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴.
- ۵- تونکی. آ.، **ماوراءالنهری**. ا.، دانش‌نامه زبان و ادب پارسی در شبه قاره، جلد اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴.
- ۶- حسن دوست. م.، **فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی**، زیر نظر بهمن سرکاراتی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
- ۷- -----، **فرهنگ تطبیقی- تطبیقی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو**، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۹.
- ۸- جلالی نائینی. م.، **هند در یک نگاه**، تهران: انتشارات شیرازه، ۱۳۷۵.
- ۹- دهخدا. ع.، **لغت نامه دهخدا**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۰- راشد محصل. م.، **راهنمای زبان سانسکریت**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.
- ۱۱- رضایی باغ بیدی، ح.، **تاریخ زبان های ایرانی**، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸.
- ۱۲- -----، **«روابط متقابل زبان‌های ایرانی و هندی میانه و باستان»**، نامه فرهنگستان، ش ۲۰: صص ۶۵-۷۵، ۱۳۸۱.

- ۱۳- سرکاراتی. ب، «شیرین سخن، پیشینه هندواروپایی یک اصطلاح شاعرانه»، ویراستار: بهمن سرکاراتی، سایه‌های شکار شده (مجموعه مقاله)، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۷۸. ۴۳-۶۴.
- ۱۴- شیمیل. آ، **در قلمرو خانان مغول**، مترجم: نجد سمیعی، فرامرز، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- ۱۵- فلاح. م، «جایگاه فرهنگ و زبان فارسی در هند»، مجله ی مطالعات ملی، ش ۳۸: صص ۱۲۷-۱۵۲، ۱۳۸۸.
- ۱۶- قریب. ب، **فرهنگ سغدی**، تهران: فرهنگان، ۱۳۷۴.
- ۱۷- گرشویج. ا، **تاریخ ایران کمبریج**، دوره هخامنشیان، مترجم: ثاقب‌فر، مرتضی، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۵.
- ۱۸- مجتبیایی. ف، «ملاحظات درباره اعلام کلیله و دمنه»، مجله زبان‌شناسی، شماره ۲: صص ۳۰-۴۹، ۱۳۶۳.
- ۱۹- مدرسی. ی، **درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان**، تهران: مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۲۰- مشکاتی. ب، **جهت‌رمل، دانش‌نامه ی زبان و ادب پارسی در شبه قاره**، جلد دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۷.

References

- 1- Abolghasemi. M, *Tarikh-e-zaban-e-farsi*, Tehran, SAMT, 2004.
- 2- Bailey. H. W, *Dictionary of KhotanSaka*, Cambridge: Cambridge University Press. 1979.
- 3- Bartholomae. Ch, *Altiranisches Wörterbuch*, Germany: Strassburg, 1904.
- 4- Bosworth. A, *history of Ghaznavids*, translated into Persian by: Mohammad Moghadam, Tehran: Amir Kabir. 1999.

- 5- Boyce, M, **Zoroastrians: Their Religious Beliefs and Practices**, translated into Persian by: AsgharBahrami, Tehran: Gognus. 2005.
- 6- -----, **A Word list of Manichean Middle Persian and Parthian**, ActaIranica 9a, Leiden: Diffusion E.J. Brill. 1977.
- 7- Bryant, Edwin, **the Quest for the Origins of Vedic Culture**, London: Oxford University Press. 2001.
- 8- Burrow. T, **The Sanskrit Language**, Delhi:MotilalBanarsidass. 2001.
- 9- Dekhoda. A, **Loghatnāme-Dehxodā**, Tehran, Tehran University Press.1998.
- 10- **The Encyclopædia Britannica**, Macropædia, vol 9,London: Encyclopædia Britannica, Inc. 2007.
- 11-Fallah. M, **Jayegah-e-farhang va zaban-e-farsi dar Hend**, Majaleye MotāleātMelli, Nu 38, 2009, pp: 127-152.
- 12-Gerschevitch. I, **the Cambridge History of Iran**, The Median and Achaemenids period, translated into Persian by MortezaSaghebfar, Tehran, Jami Publication. 2006.
- 13- Gharib.B,**Farhang-esoghdi**,Iran,Tehran,Farhang Publication. 1995.
- 14-Gumperz. J. John & Gumperz. Cook. Jenny, **“Studying language, culture, and society: Sociolinguistics or linguistic anthropology?”**Journal of Sociolinguistics 12(4),2008,pp 532–545.
- 15-Hassandust. M, **Farhang-e rishe shenakhti ye zaban-e-farsi**, supervisor: BahmanSarkarati, Tehran, Academy of Persian Language and Literature. 2004.
- 16-----, **Farhang-e tatbighi-ye-zaban ha va guyesh-ha-ye Irani-ye-now**, Tehran, Academy of Persian Language and Literature, 2010.
- 17-Hopkins, J. Daniels(ed), **Merriam-Webster's Geographical Dictionary**, 3rd rev, London: Merriam-Webster Inc. 2001.
- 18-Jalali. Naeini. M, **India at a glance**, Tehran:Shiraze Publication. 1996.

19-Kellens. J, “Le mot «aryen»ou le fantasmecontrol`analyse`, Bulletin de la classe des letters de l`Académie royale de Belgique , 1/6, 2003, pp, 99-112.

20-Kent. R. G, **Old Persian Grammar**, New Haven: American Oriental Society. 1953.

21-Lubotsky. A, **Atharvaveda-paipalāda**, Kānda Five, Text, Translation, Commentary, Cambridge, Harvard University, 2002.

22-MacDonell, A. A, **A History of Sanskrit Literature**, New York, D. Appleton. 2004.

23-Makenzie, D. N, **A Concise Pahlavi Dictionary**, London: Oxford University Press.1971.

24-Mallory. J. P, Adams. Q. Douglas, **the Oxford introduction to Proto-Indo-European and the Proto-Indo-European world**, London: Oxford University Press. 2008.

25-Mayerhofer. M, **Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen (EWAia)**, Heidelberg. 1992-2001.

26-Meshkati. B, **Danesh name-ye zaban va adab-e parsi dar shebhe gharre**, Tehran, Academy of Persian Language and Literature. 2008.

27-Modarresi. Y, **dar` amadi bar jame'e shenasi-ye-zaban**, Tehran, Institute of Cultural Researches and Studies. 1989.

28-Mojtabaei. F, **Molahezati dar bare-ye -a,lam-e-kalile va demne**, Majaleye Zabānshenāsi, Nu 2, 1984, pp: 30-49.

29-Monier Williams. M. A, **Sanskrit English Dictionary**, Oxford, Oxford University Press. 1992.

30-Parpola. A, ‘**Pre-Proto-Iranians of Afghanistan as initiators of ŚāktaTantrism: on the Scythians/Saka Affiliation of the Dāsas, Nuristanis and Magadhans**’, *Iranica Antiqua* XXXVII, PP 233-324. 2004.

31-Pathak. R. C, **Adarsh Hindi shabdkosh**, Delhi: Bhargava. 1984.

32-Pokorny. J, **Proto Indo-European Etymological Dictionary**, Revised by Authors, Leiden, Indo-European Language Revival Association, 2007.

33-Rashedmohassel. M, **Rahnoma-ye-zaban-e-sanskrit**, Iran, Tehran, Institute of Humanities and Cultural Studies. 2010.

- 34-Reza'i Baghbidi. H, **Tarikh-e zaban-ha-ye Irani**, Tehran, Islamic Encyclopedia Center, 2009.
- 35-----**Ravabet-e-motaghabel-e-zaban-ha-ye-Irani va hendi-ye-miyaneh va bastan**, Nāme-yē Farhangestān. Nu 20, 2002, pp: 65-75.
- 36-Salomon. R, **Indian Epigraphy**, Oxford, Oxford University Press. 1998.
- 37-Sarkarati. B, «šīrīnsoxan» , **history of an Indo-european poetic idiom**, Editor: Bahman Sarkarati, «Sāye-hāye Šekār-šode» (Paper Collection), Tehran, 1999, pp 43-64.
- 38-Schimmel. A, **The Empire of the Great Mughals: History, Art, and Culture**, translated into Persian by Faramarz Najd Samiei, Tehran, Amir Kabir. 2004.
- 39-Schmitt. R, “**Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden**,” Deutsch: Reichert Verlag Wiesbaden. 2009.
- 40-----, **Compendium Linguarum Iranicarum**, translated into Persian by: Rahman Bakhtiari & Co, Tehran, Gognus, 2004.
- 41-Simpson. Andrew, **Language and national identity in Asia**, London: Oxford University Press. 2007.
- 42-Sjoberg, A. R, **the Sumerian Dictionary**, Pennsylvania, Univ of Pennsylvania Museum, 1998.
- 43-Trubachov. Oleg. N., **Indoarica**, Moscow: Nauka. 1999.
- 44-Tunki. A, Mavaraonnahri. A, **Encyclopedia of Persian language and literature in subcontinent**, Vol I, Tehran, Academy of Persian Language and Literature. 2005.
- 45-Weber. A, **The history of Indian Literature**, London: Kegan Paul Trench Trubner And Company Limited. 1882.
- 46-Witzel. M, **Autochthonous ‘Aryans? The Evidence from old Indian and Iranian texts’**, Electronic Journal of Vedic studies, 7/3, 2001, pp. 1-93.